

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ششم محرم

دلبستگی به دنیا در کلام امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین نظری منفرد

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِمَزِيدٍ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ
ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ
بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ. »
عن مولانا الحسین صلوات الله و سلامه علیه: « النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِيقِ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ
فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱.

بر اساس نقلی از دینوری، امام حسین علیه السلام روز دوم محرم پس از آن که وارد سرزمین کربلا شدند این جملات را در جمع یاران و اصحابشان ایراد فرمودند. پیرامون این فرمایش آن بزرگوار یک نکته‌ای را مقدمتاً بیان می‌شود و بعد یک نمونه هم از مسائلی که در واقعه کربلا اتفاق افتاده در رابطه با همین فرمایش بیان خواهد شد.

مهاری نفس با عقل

خداوند متعال در درون انسان‌ها عقل و نفس قرار داده است، به طور طبیعی این دو امر با یکدیگر در تضاد هستند، بدون تردید آن‌چه که نفس می‌گوید و می‌خواهد، مادامی که مهار نشده و در اختیار عقل قرار نگرفته غیر از آن چیزی است که عقل می‌گوید. هر کدام از این دو جنود و سپاهیان دارند که با آن‌ها به نبرد می‌پردازند. مثلاً جنود عقل؛ علم انسان، دانش انسان، دانستنی‌های انسان، اعتقادات انسان، این‌ها همه جنود عقل هستند. جنود نفس هم مشتبهات

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵، محجّه البیضاء: ج ۴، ص ۲۲۸، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۱۶، ح ۲

نفس است. لذّات مادی، مقام، شهرت، لذّات جنسی، خوراکی‌ها، این‌ها جنود نفس هستند. این تضاد در درون انسان منجر به یک نبرد درونی می‌شود، گاهی غلبه با نفس است و گاهی غلبه با عقل است. اگر نفس غالب شود نفس می‌شود مطاع و دست و پا و چشم و گوش انسان مطیع می‌شود، نفس مطاع می‌شود. قرآن مجید در همین رابطه می‌فرماید که نفس گاهی مطاع می‌شود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^۲ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا^۳»^۳ معبود برخی از افراد، هوای نفس آن‌ها است اما برخی هم عقل را حاکم می‌کنند. شعری که از مرحوم شیخ بهائی رحمته در صمدیه در بابتی که بیان می‌کند گاهی مضاف از مضاف‌الیه کسب تذکیر می‌کند و گاهی کسب تأنیث می‌کند، آمده است، که *إنارة العقل* که اضافه شده *إناره* به عقل، *إنارة العقل* مکسوف بطوع الهوی.^۴ نور عقل با اطاعت از هوی کسوف پیدا می‌کند یعنی خاموش می‌شود و عقل کارایی خود را از دست می‌دهد.

لذت‌گرایی و نفسانیت و عواقب دنیوی آن

انسان به طور طبیعی لذّات را دوست دارد، مشتتهیات نفس را دوست دارد، اگر انسان توانست نفس را مهار کند و این نفس را در اختیار عقل قرار بدهد، آن وقت این نفس می‌شود *نفس مطمئنه* «یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً*»^۵ و زمانی که نفس غالب شود «*قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ*»^۶ خودش و هم بستگانش را، همه را دچار زیان و گرفتار خسارت می‌کند، در واقع این‌ها توی دنیا هم کامیاب نمی‌شوند.

نصر بن مزاحم در واقعه صفین یک ماجرای را نقل می‌کند خیلی عجیب! و آن ماجرا این است که یکی از شب‌ها در جنگ صفین یکی از قبائل که از سپاه امیرالمؤمنین بودند؛ که ظاهراً قبیله

۲. سوره جاثیه، ۲۳

۳. سوره فرقان، ۴۳

۴. کلام الغنی، ج ۱، ص ۳۹۵

۵. سوره فجر، ۲۷ و ۲۸

۶. سوره زمر، آیه ۱۵

بنی اسلم است، تصمیم گرفتند فردا (چون جنگ طولانی شده بود و دائماً کشته می شدند) فردای آن شب جنگ را یکسره کنند و تصمیمشان بر این اساس بود آن قدر بروند جلو تا برسند به خیمه‌ی معاویه و او را از پای درآورند و ظاهراً بر این امر هم سوگند شدند. قسم یاد کردند هر چه قدر کشته شوند تحمل کنند تا برسند به خیمه معاویه. کسانی که از معاویه حفاظت می کردند را پراکنده کرده بودند، نزدیک معاویه که رسیدند معاویه به یکی از رؤسای این قبیله پیغام داد که لَکَ مُلْکِ خِرَاسَانَ مَا دُمْتُ حَیًّا، ملک خراسان مال تو باشد تا مادامی که زنده هستی به شرطی که این قبیله‌ات را برگردانی، ایشان هم یک مرتبه رو کرد به قبیله‌اش گفت: برگردید، گفتند ما هم سوگند شدیم، گفت شما سوگند یاد کردید تا کنار چادر معاویه بیایید، آمدید و دیگر کافی است و حالا امر می‌کنم برگردید. این خیانت بزرگی بود که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد و این‌ها برگشته عقب‌نشینی کردند، جنگ و ماجرای صفین آن گونه که می‌دانید تمام شد. ببینید گاهی نفس چه می‌کند! لَکَ مُلْکِ خِرَاسَانَ مَا دُمْتُ حَیًّا، خب این حب مقام است، جنگ صفین تمام شد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید شد صلح برقرار شد، آمد شام به معاویه گفت وعده‌ای که دادی وفا کن، گفت چشم! برای‌شان بنویسید برود خراسان، امیر خطه‌ی خراسان باشد مادامی که زنده است. نوشتند، ایشان امیر خراسان است از طرف معاویه، فعّال ما یشاء برود آن جا باشد تا زنده است. این پادشاه اطاعت از یک طاغوت وقت است. از شام حرکت کرد بیاید به خراسان که در بین راه هلاک شد.

دنیا گریزی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

معمولاً این کسانی که در مسیر باطل حرکت می‌کنند، این‌ها کامیاب نمی‌شوند. یکی از آن نمونه‌ها عمر بن سعد است، در قصه‌ی کربلا؛ عمر بن سعد، برای رسیدن به حکومت ری این مقامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذیل خطبه شقشقیه می‌فرماید: «دنیای شما از یک عطسه بز پیش من ارزشش کمتر است.» امام که حجت خداست، اگر سخنی می‌گوید مبالغه نیست. اگر می‌فرماید:

«لَدُنْيَاكُمْ أَهْوَنُ عِنْدِي»^۷ در یک تعبیر دیگری می فرماید این دنیای شما در نظر من پست تر است از یک استخوان خنزیری است که در دست شخص جذامی باشد. ما افتخار می کنیم به این که پیرو یک شخصیتی هستیم که می فرماید: «لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ مِمَّا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ- اللَّهُ فِي مَمْلَكَةٍ أُسْلِبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»^۸ اگر زمین و آسمان را به من بدهند «أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ» هفت اقلیم را «مِمَّا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا» و آنچه زیر آسمان هاست؛ (نه در برابر مقام نه پست نه مثل عمر سعد مملک ری) که فقط به من بگویند خدا را معصیت کن به این اندازه که یک پوست جویی را از دهان یک موری بگیر، من این کار را نخواهم کرد. ما افتخار می کنیم که پیرو چنین شخصیتی هستیم.

در یک سخن دیگری می فرماید: «وَاللَّهِ لَئِنْ أُبَيَّتْ عَلَيَّ حَسَكُ السَّعْدَانِ مَسْهَدًا وَأَجْرٌ فِي الْأَغْلَالِ مَصْقَدًا، لِأَحَبِّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ الْقَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ»^۹ من را عریانم کنند روی تیغها بخوابانند یا به زنجیرم بکشند و بکشند، در زنجیر باشم و مرا بکشند؛ گوارا تر است تا این که خدا را در حالی ملاقات کنم که به یک بنده ای از بندگانش ستم کرده باشم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رسول خدا دوومی ندارد، یک چنین شخصیتی و امام حسین (علیه السلام) پسر آن شخصیت است و در دامان او تربیت شده و بزرگ شده است.

ناکامی بندگان دنیا

از سوی دیگر یک آدم پست و کسی که فقط دنیا و مال دنیا چشم هایش را پر کرده است، (با عطف نظر از سوابق پدرش سعدوقاص) قرار دارد؛ ابن حزم در کتاب المحلّی، (المحلّی یک دوره کتاب فقه است) در جلد دوازدهم در بحث جهاد با کفار و با طغیان گران، جهاد با باغین را به مناسبت بحث منافقین مطرح می کند و یک روایتی را از حذیفه نقل کرده که فردی سؤال می کند منافقین ليله عقبه که می خواستند پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) را ترور بکنند چه کسانی بودند؟ حذیفه

۷. نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه)

۸. نهج البلاغه، خطبه، ص ۳۴۶

۹. نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴، ص ۳۴۶

می‌گوید: این‌ها دوزاده نفر هستند. می‌شمرد این دوازده نفر را، من جمله از کسانی که می‌شمرد دومی است و از جمله کسانی که می‌شمارد توی ذهنم هست سعد بن ابی وقاص است؛ عجیب است که این‌ها را ابن حزم ظاهری سنی متعصب نقل کرده است. این افراد دوازده نفر منافقین ليله عقبه بودند که می‌خواستند پیغمبر خدا را در آن شب در مراجعت از تبوک ترور کنند.

اما اجمالاً به این آدم گفته شد برو حسین بن علی علیه السلام را به قتل برسان، ما حکومت ری را به تو خواهیم داد. برای رسیدن به چند روز حکومت ری و آن ناکامی که محقق نشد، معمولاً این اشخاصی که این‌گونه حرکت می‌کنند و می‌خواهند از مسیر باطل به چیزی که رضای خدا در آن نیست برسند، این‌ها معمولاً در زندگی کامیاب نمی‌شوند. ممکن است مواردی موفق شوند. اما وقتی تاریخ را ورق می‌زنیم و سرگذشت افراد را می‌بینیم، معمولاً کامیاب نشده‌اند. عمر بن سعد آن اقدام وحشیانه را مرتکب شد که تعبیر خود امام حسین علیه السلام جالب است که می‌فرماید: «فَكَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانٌ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أُجْرِبَةً سَغْبًا»^{۱۰} این‌ها می‌خواهند گوشت من را بخورند، این‌ها گرگانی هستند که خواهان خوردن گوشت من هستند. واقعاً گرگ‌صفتانی بودند که فقط آمده بودند بدرند.

مرحوم سید بن طاووس در لهوف بیان کرده است: « وَ تَسَابِقَ الْقَوْمِ عَلَى نَهْبِ بَيْتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ »^{۱۱} تسابق القوم یعنی سبقت برای غارت کردن، کوفیان حاضر در کربلا چنین نامردمانی بودند.

ابن سعد روز یازدهم از کربلا حرکت کرد و دوازدهم رسید کوفه، آمد از پله‌های قصر رفت بالا، به ابن زیاد گفت خب من انجام وظیفه کردم، دستور داده بودی حسین بن علی علیه السلام را به قتل برسانم، این حسین بن علی علیه السلام این هم اهل بیتش آوردم، حالا آن وعده‌ای که دادی وفا کن، گفت آن ابن زیاد گفت: حکمی که من به تو دادم بده، فهمید می‌خواهد حکم را از او بگیرد. گفت چرا بدهم؟

۱۰. ضیاء الصالحین، ص ۶۷

۱۱. لهوف سید ابن طاووس، ص ۱۹۳

گفت من شنیدم تو یک شعری را می‌خواندی که از آن شعر استفاده می‌شود حسین بن علی علیه السلام را به عنوان یک وظیفه‌ای که امیرت دستور داده نکشتی و آن شعر این است:

أَأَتْرُكَ مُلْكَ الرَّبِّ وَ الرَّبِّيَّ مَنِّي
أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ

یعنی: من از ملک ری صرف نظر کنم؟ ملک ری آمال و آرزوی من است. یا من برگردم، اقدام به این کار ننگین نکنم؟ چه کنم؟ ابن سعد وقتی امام حسین فرمود: از گندم ری نخواهی خورد گفت: «فَإِنْ صَدَقُوا فَإِنِّي أَنْتَوِبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَنَتَيْنِي»^{۱۲} گفت اگر این امر راست باشد من دو سال قبل از مرگم توبه می‌کنم. انسان مگر از یک ساعت دیگر خود خبر دارد که زنده است یا نه؟

ابن زیاد به او گفت حکم را بده، گفت من نمی‌دهم، می‌خواهم نگه دارم و به زنها و پسرانهای قریش نشان بدهم بگویم ببینید آنها دستور دادند من حسین بن علی علیه السلام را بکشم. بلند شد از پله‌های قصر آمد پایین در حالی که روز دوازدهم بود یعنی چهل و هشت ساعت از شهادت امام حسین علیه السلام نگذشته بود، گفت: «مَا رَجَعُ أَحَدٌ بِشَرٍّ مَا رَجَعْتُ»^{۱۳} هیچ کسی همانند من بدبخت برنگشت. آمد در خانه اش، پنج سال یا شش سال از این ماجرا گذشت، سال شصت و یک تا شصت و شش، مختار آمد قدرت گرفت، افرادی را فرستاد به او گفتند اجابت کن امیر را، بلند شد پای او گیر کرد به رختخواب، افتاد زمین همان جا او را کشتند و سرش را پیش مختار بردند، پسر عمر سعد حفص پیش مختار نشسته بود. علت هم این بود که این پدر و پسر هر دو در کربلا حاضر بودند، وقتی چشم حفص افتاد به سر بریده پدرش، مختار گفت این سر کیست؟ گفت این سر پدر من است. گفت پسرش را هم بکشید. این عبارت ابن اثیر در الکامل است، پسر را هم همان جا کشتند. گفت «هَذَا بِالْحُسَيْنِ وَ هَذَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ لَا سِوَاهُ» پدر را جای حسین کشتم، پسر را جای علی بن حسین کشتم اما اینها مساوی همدیگر نمی‌شوند. من اگر تمام قریش را (چون عمر سعد از قریش بود) سر ببرم به اندازه یک انگشت حسین بن علی علیه السلام نمی‌شود.

۱۲. همان، ص ۱۹۳

۱۳. مشیر الأحران، جلد ۲، صفحه ۱۰۹

این عاقبت متابعت از هوای نفس است که دنیایش چنین بود و قیامتش آن است، قرآن می‌فرماید: « وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ »^{۱۴} کسی که دنبال هوای نفس نرود به بهشت می‌رسد.

کلام نورانی امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) روز دوم محرم فرمود: «النَّاسَ عَيِّدُ الدُّنْيَا» این‌هایی که عبید دنیا هستند عبید نفس هستند. اسیر نفس هستند «وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى السِّنْتِهِمْ» دین لعق است. لعق به آن چیزی می‌گویند که مثل آلهوایی که خشک شده و در زمستان تا مزه می‌دهد می‌مکند، وقتی به دانه رسید بیرون می‌اندازند، واقعا تشبیه زیبایی است. امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید یک عده‌ای دین برای‌شان این‌طوری است. تا دین برای‌شان نفع دارد دیندار هستند، وقتی دیگر نفع نداشت «فَإِذَا مَحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» و زمانی که روز بلا می‌رسد و روز آزمایش و امتحان است، دیندارها کم می‌شوند. مسائلی که در کربلا اتفاق افتاده به درد امروز جامعه ما می‌خورد. برخی از مسائل را انسان باید سرمشق قرار دهد مثل بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام)، برخی از مسائل کربلا هم هست عبرت‌انگیز است باید انسان عبرت بگیرد. آن نفس در ما هم هست. اگر انسان این نفس را اصلاح نکند، مهار نکند، تأدیبش نکند، طغیان کند، بر انسان مسلط بشود انسان تباه می‌شود.

روضه :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ امروز روز ششم ماه محرم است و معمولاً روزهای ششم روضه حضرت قاسم (علیه السلام) را می‌خوانند. من هم می‌خواهم روضه این بزرگوار را بخوانم. حضرت قاسم (علیه السلام) آن طوری که از نقل‌ها استفاده می‌شود لم يبلغه الحلم هنوز به حد بلوغ ظاهری نرسیده بود اما بعضی از افراد بلوغ ظاهری ندارند، از بالغ‌ها بالغ‌تر هستند. شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) برای اصحاب صحبت کرد، قاسم آمد به عمو عرض کرد که عمو جان! **أنا فيمن يقتل؟** من هم جزء شهدا هستم فردا؟ فرمود: **يابن أخ، كيف تری الموت؟** مرگ را چگونه می‌بینی؟ گفت عمو جان! **«عندي أحلى من العسل»**، یک وقت است انسان رسیده به دوران پیری و فرسودگی، دیگه امراض و آلام و این‌ها

۱۴. سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱

احاطه‌اش کرده می‌گوید راضی به مرگ هستم. انسان آن طراوتی که دارد هرگز راضی به مرگ نمی‌شود. «أحلی من العسل»، فرمود بله عزیزم تو هم کشته خواهی شد. روز عاشورا آمد صدا زد عموجان! اجازه بده بروم میدان، «استأذن و لم أذن فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه و يسأله الإذن حتى أذن له» افتاد روی پاهای امام حسین (علیه السلام) نه تنها دست عمو را می‌بوسید، پای عمو را می‌بوسید تا اجازه گرفت. وقتی اجازه گرفت خب به سر این بچه سیزده ساله کلاه خود استوار نیست، یک پارچه‌ای را امام حسین (علیه السلام) به سر این بچه بست، این عبارتی که از حمیدبن مسلم است می‌گوید که من دیدم که قاسم می‌آید سوار بر اسب است. مثل یک پارچه ماه است. می‌گویند علتش این است؛ چون پیشانی‌اش بسته شده بود، همه‌ی صورت نمایان نبود. امام حسین وقتی آمد «نظر اليه نظر آيس منه ثم اعتقه و جعلا يبيكان حتى غشي عليهما» آمد دست انداخت گردن قاسم، آن قدر این عمو و پسر عمو گریه کردند که هر دو غش کردند، بی‌هوش شدند. سوار شد، حمیدبن مسلم می‌گوید من فراموش نمی‌کنم این آقازاده وقتی سوار بر اسب شده بود پاهایش به رکاب اسب نمی‌رسید اما وقتی آمد توی میدان دیدم دارد گریه می‌کند. گفتم خب این سپاه، سی هزار نفر سپاه مسلح، یک بچه سیزده ساله آمد توی میدان شروع کرد خودش را معرفی کردن، وقتی با این شعرها خودش را معرفی کرد فهمیدم گریه‌اش برای غربت عمویش حسین است.

إن تنكروني فأنا فرع الحسن
سبط النبي المصطفى و المؤمن
هذا الحسين كالأسير المرتهن
بين اناس لا سقوا صوب المزن

حمله کرد، شجاعانه می‌رزمید تا این‌که عمر بن سعد از دی گفت من الان داغ این جوان را به دل مادرش می‌گذارم. مادر قاسم، رمله در کربلا بوده، مرحوم سماوی در إبصارالعین تصریح می‌کند که ایشان در کربلا بوده؛ با نیزه از پشت سر زد، قاسم روی زمین افتاد صدا زد عموجان به دادم برس! «فجاء الحسين كالصقر المنقض» ابی عبدالله با عجله آمد، اما وقتی رسید «و الحسين (علیه السلام) قائماً على رأس الغلام و الغلام يفحص برجله» نگاه کردم دیدم امام حسین (علیه السلام) بالاسر قاسم ایستاده، قاسم پاها را به زمین می‌زند.

و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد